

کفت ایچاوند جهان ایچراهد اندمی ستانند و آنکه  
می ستانند ز اهد میت ملک بجنید و ندیاز کفت  
چند آنکه مراد حق خدا پرستان ارادتت و آخر  
ویرا عذا اولتت و انکار اما این تاویل که او کفت  
حق بجانب اوست بت راه که درم کفت  
راه ترا زوی بدست آری کایت یکی را از علی  
راج پرسیدند که چکوی در نان وقت کفت اگر نان  
از به جمعیت خاطر و فراغت عبادت می ستانند  
حلاست و اگر مجموعا پریشان میاز و حرام بت  
نان از برای کنج عبادت گرفته اند صاحبان  
کنج عبادت برای نان حکایت در ویشی همای

دانه

در آمد که صاحب بقعه کریم النفس بود اهل فضل و بلاغت  
در صحبت او هر یکی چنانچه رسم نفعان باشد لطیف می  
در ویش راه سپاسان کردیده و مانده و چیزی نخورد  
یکی از آئینان بطرافت کفت در ویش تو هم سنجی  
بکوی کفت مرا چون دیگران فضل و ادبی میت  
و چیزی نخورده ام بیک بت از من فتاعت کشید  
همه بر عبت کفتد بکوی کفت بت من کسبه در بر آ  
سفره نان به سچون غریبم بر در حمام زمان مایار  
بجنیدند و طرافتن پسندند و سفره پیش آورند و نصا  
و دعوت کفت ای یار زمانی تو وقت کن که پرستار انم  
کو خشن بر بیان همی سازند در ویش سر بر آورد